

## درس اول

مقدمه : در معنای آن خبری است که واجب است بدانیم آنجا خوانند

در این مبحث ۳ فصل است

۱. در تعریف علم مکرر غرض ازاله سهواً

تعریف علم مکرر : علم علی اصل است که شناخته می شود بر پایه آن اصول  
حالات آخر مکرر است شناخته از سماع اعراب و سایر شناخته  
می شود گفت که بعضی مکرر است یا عرض دیگر اکر مکرر است

غرض از علم مکرر صیغه زبان در کدام عری از خطا و اشتباه  
در صنوع آن : کلمه در کدام است

۲. در معنی و انواع آن

تعریف کلمه : کلمه آن است که در وضع معنی در آن لغوی لغوی لغوی لغوی

ان ام کلمه : کلمه در ۳ تا : اسم و فعل و حرف

در این تقسیم بندی : بخاطر آنکه اید است یعنی نه کلمه بر حقیقت

مستقل که حرف است و اید است یعنی مستقل می باشد

سردن باینسان است و فعل است و اید است که نه بر لغوی مستقر

و مفید بل زبان مقرون نیست که اسم است

درس دوم

سند اخباریه

طام > سند اسمیه - اخباری عنه

علی عادل  
سند  
اصحابیه (حکیمه)  
سند  
اخباری عنه

فعل  
سند  
اخباریه  
فاعل  
سند اسمیه  
اخباری عنه

تعریف اسم

همانا اسم کلماتی است که در کتاب گفته شده بر نفس مستقل که فاعل

متب بکسر ایزدینای سنانه - صد در کتب حاضر حال و اسناد را - ماسد

رجل .. علم .. عاقبتی که اسم

۱- اسنله صحیح است اخباری عنه را اخباریه

۲- مضاف مضاف الیه واقع شود

۳- اسم الف و لام تعریف قبول می کند

۴- جوگرفتن

۵- تنور ستن

۶- مسند مذن

۷- جمع مذن

۸- صفت واقع مذن و موصوف واقع مذن

۹- مصغر مذن

۱۰- مورد مذا واقع مذن

## تکریف فعل

همان فعلی که در بعضی مستقل دلائل می‌کند و باین اوزمانهای سه‌گانه مقرون است مانند: ضَرَبَ، اَضْرَبَ، اِضْرَبَ. علامت‌های فعل که آنهم ۱۰ تا می‌باشد.

۱) فعل قطعی تواند اخباریه (مسند) واقع شود.

۲) حرف کفوح قد بر سه فعل وارد می‌شود.

۳، ۴) دخل شدن حرف استقبال

۵) مخرب شدن

۶) صرف شدن، فعلی در مضارع

۷) آوردنهای واقع شدن

۸) افعال ضربه بجز حرفی به فعل

۹) افعال تا آتیه ساکن باشد اسم ساکن نیست هر وقت

۱۰) افعال بدون آتیه

همه اینها از خواص فعل است.

## تفسیر

۱) معنی اخباریه محکوم علیه است. فاعل یا مفعول به فاعلش ذکر شد. (نامش)

یا مبتدا

۱۲) معنی اخباریه یعنی محکوم علیه یعنی <sup>باین</sup> حکم نسبت دارد می‌شود.

درس سوم :  
همانحرف همبسته به بیست و یک حرف صفت ندارد که باید در صفت قرار گیرد

مانند « من » و [ ای ] که هانا همبسته است و [ انا ]  
است و آنها در صفت ندارند بر ( استبداداً ) مگر بعد از ذکر آنچه که از آن

استبداداً میگوید : مانند « بصره » که کوفه در جمله :  
« سرک من البصره من الکوفه »

علامت های حرف : [ و ۳ تا ه استند ] :

۱. نه اضرب عنه است نه اضرب به

۲. علامت های اسم را قبول نمی کنند

۳. علامت های فعل را قبول نمی کنند

فایده های حرف : برای حرف در کلام عرب فواید بسیاری

هک مانند ربط بین دو اسم مانند نفته اما علی بن الحسن :

« الشرف من الکواضع » ، در ربط بین اسم و فعل مانند : « فربک بالکشمیه »

فواجوب بزم) و « بارطین » ۲ در جمله : مانند قول ابی سعید که می فرماید :

« ان تنصروا الله ینصركم » . و غیره از آن خواندی است که در قسم

سوم ان شاء الله حضور فرموده

۴. تعریف کلام و او قس :

تعریف : هانا کلام در بر دارد ۲ کلمه را همراه با اسناد

فایده : اسناد است دادن کسی از دو کلمه به دیگری است بطوریکه

شنوند ( مخاطب ) را فایده کامل رساند و سکوت بعد از آن صحیح باشد

یعنی در آخر سیدانی سکو کے کنی و مخاطب فنظر عقبہ طبعہ نیت

اقاموں : دانستہ سہ کہ کلام بدیت ہمیں آید مگر :

- از دو اسم ، مانند لفظہ الوریح جتہ نہ در جہ اسعہ نامیدہ جہ شد .

- از فعل واسم ، مانند لفظہ : جہا الحق و زہق اسباطل نہ جہ نقلیہ خوانندہ شد

و عنید از این در قسم ، سید و سیدالیہ با ہم در جہای دسری و صبر ندارند ہیں

برای کلام از این در قسم (اسمیه و فعلیہ) چارہای نیت .

پس اگر نیتہ شد (برای در دستہ) کہ این کلام با مناد استقص ہا شد

مانند لفظہ الیرحیم ....

مترجم : حرف نیتہ نہیں چاہی نہ ادرعوہ یا نہ اطلبہ کہ

نفل ہستہ و سایرین با منادا سخن کا بعض ہمیں شد .

یعنی کلام از دو قسم نہیں شد و قسم ہم آواز دہ . } جہہ فعلیہ  
جہہ اسمیہ

(ادرس)

و سلا ت نہیں ہند }  
و جہہ اسمیہ واسم ، شمو - بڑی (اربیظانیہ جہ درین جہہ جہ نیتہ)

کہا - فہ }  
جہہ فعلیہ نفل  
نفل جہا وارہ

ہاں ، واں ، کا }  
جہہ  
مستند از اہمیت در بعضی اسباب کہ در بیان سید و سیدالیہ واضح ہے

۱. تَقْرِيبِ اسْمٍ مَعْرُوبٍ وَحَلْمِ اَنْ :

وَأَنْ حِرَاسِيٍّ أَيْ كَمَا فِي بَاطِنِ حِرَاسِيٍّ (دَرْجَةُ اَكْرَبِ وَهُوَ رَجُلٌ شَبِيهُ  
كَلِمَاتٍ مِمَّنِ اَلْأَصْلِ نَبِيٍّ (مَقْطُوعِ حُرُوفٍ ، فَعَلٍ مَاضٍ وَ اَوْضَافٍ اَيْ  
مِثْلُ زَيْدٍ فِي « قَامَ زَيْدٌ » وَنَحْوِهِ فِي بَاطِنِ اَيْ دَرْجَاتِهِ دَافِعٌ جَمْعٌ وَزَيْدٌ  
وَ نَحْوُهُ فِي « قَامَ زَيْدٌ » بِحَاظِ اَنْ يَكُونَ شَبِيهُ حِلْمِ اَلْأَصْلِ حَالَتِ  
اِسْمِ مَعْرُوبٍ « قَمَلٌ » نَامُوسٍ شَدِيدٍ ( زَيْدٌ مَقْدُورٌ رَضِيٌّ اَعْرَابٌ وَنَحْوِهِ دَرَجَاتُ

حَلْمِ اَنْ : وَأَنْ اَيْ اَنْ اَخْرَسٌ بِاِحْتِدَافِ عَوَائِلِ تَغْيِيرِهَا كَمَا سَنَدُ .

بِالْقَرَأَةِ مِثْلُ : « جَاءَ زَيْدٌ ، رَأَيْتُ زَيْدًا ، فَرَرْتُ زَيْدًا »

بِالْقَرَأَةِ مِثْلُ : « جَاءَ مُوسَى ، رَأَيْتُ مُوسَى ، فَرَرْتُ مُوسَى »

اَيْ اَعْرَابِ اَبْنِ مَالِدَةَ اَيْ :

۱. تَقْرِيبِ اَعْرَابِ : وَأَنْ حِرَاسِيٍّ كَمَا فِي اَلْأَصْلِ مَعْرُوبٍ تَغْيِيرِهَا كَمَا سَنَدُ .

مِثْلُ : « ضَمَّ ، فَتَحَّ ، كَسَبَ ، وَوَدَّ ، يَأْتِي ، اَلْفَتْحُ »  
ك م ي و

۲. مَحَلُّ اَعْرَابِ : مَحَلُّ اَنْ اِسْمِ حُرُوفِ اَعْرَابِ .

۳. اَنْوَاعُ اَعْرَابِ اِسْمِ : (سَهْلٌ) رَفْعٌ وَنَهْضٌ وَجَمٌّ

ع . تَقْرِيبِ عَامِلِ : اَنْ حِرَاسِيٍّ كَمَا فِي اَلْأَصْلِ رَفْعٌ وَنَهْضٌ وَجَمٌّ حَامِلٌ اَلْأَصْلِ

مِثْلُ : « قَامَ زَيْدٌ » فِي « قَامَ » عَامِلٌ اَيْ « زَيْدٌ » وَنَحْوِهِ فِي اَعْرَابِ

اَيْ « حُرُوفِ » دَالٍ مَحَلِّ اَعْرَابِ اَيْ

و بدان هیچ خبری در کتاب عرب نیست مگر اینکه اسم تملک است و فعل مضارع است .  
 و حکم آن در کتب درم خرد است و آنرا در کتب درم خرد است .

درم پنجم

۲. انواع اعراب اسم

و آن ۹ است :

(اول) اینکه رفع به ضم ، نصب به فتح و جر به کسبه و به انواع زواجر خاص دارد .

۱. اسم مفرد مضاف صاع و آن نزد کتب این است که : آخرش

حرف عله باشد مثل : زید

ب. به کلمه شبه صاع و آن چیزی است که آخرش با و در یا یا به باشد

ساکن است . مثل : دلو ، ظن .

ج. به جمع مکرر مضاف . مانند : رجال .

و مثالی : در جانش زید ، هاجمین طبرستان ، و هولا در حال ، و جی اول

و راسه فیداً و طبیباً و دلو در حال .

در مرتبه برید و دلو در حال .

(درم) . اینکه با رفع به ضم و نصب به کسبه و به آنچه در ابتدا صفا دارد

۱. جمع مرتبه سالم

ب. به ملحق جمع مرتبه سالم مثل : اولاد ، اذکار .

و مثالی : جانشین سلامت ، و به راسه سلامت ، و راسه سلامت

سوم. انده باء رفع به ضم و نصب و جبه نته و به غیر سقرت امقاص دارد  
 است یا حمد. می نویسد: جائی احمد. و رایت احمد و مرتت یا حمد.

چهارم: انده باء رفع به واد و نصب به الف و جبه یاء  
 و به اسعاسته مکتب، موصه و صفات به غیر یای متکلم امقاص دارد.  
 و صر یا خوک. و ابوک. و جمدک. و صندوک. و فوک. و زومل.  
 و می نویسد: جائی آخرک. و رایت احاک. و مرتت یا خیب.

صبر ≠ مصقر  
 منرد ≠ منن جمع  
 صفات به غیر یای متکلم

\* نلته: ذوصبه به اسم ظاهر اضافه می شود.

دوازدهم

آخرین قسمت انواع اعراب اسم

پنجم. انده باء رفع به الف، نصب و جبه یا ما قبل مفتوح و  
 به آنچه که می آید اصقاص دارد.

(أ) به منن (مانند: رطلان)

(ب) به ملحقات منن مانند: طلاء و طلاء که به ضمیر اضافه  
 می شوند (جز الفاظی که می هستند که صتما باید به ضمیر اضافه شوند)

و نه انسان. و انسان. و می نویسد:



« جائز الرجلیان کلاهما، واثان »

« رأیت الرجلین کلّهما، واثان » « مررت بالرجلین کلّهما، واثان »

**ششم** استیذ رفع به واو یاقبل مضمم و نصب درجه به یا و یاقبل مکسر  
باشد و اخصاف در درجه با آنچه که می آید:

أ) به جمع ذکر سالم [مانند یلمون]

ب) به ملقات جمع ذکر سالم مانند: «أولوا» و «عشرین» به همراه

هم خاوار چهارلان: می بوی: «جائز مسلمون»، و «عشرین رجلاً» و «أولوا»

« رأیت مسلمین، و عشرین رجلاً، و اولی سال » « مررت بمسلمین، و عشرین رجلاً، و اولی سال »

**توجه:** و بدان که نون تنفیه همینه مکسور است و نون جمع همینه مفتوح

است و آن دو هفتاد مضاف واقع شدن کلمه نون می آید.

مانند: «جائزین یثا فایزید»، و «مسلمو مسلمین»

**هفتم** استیذ باشد رفع به ضمه تقدیری و نصب به فتح تقدیری و جر به کسر تقدیری

و به اسوای زیر اخصاف دارد.

أ) به مقصور و آن اس است که آخرش الف مقصوره لازم باشد.

(یعنی الف متعلق به حد کلمه باشد.) مانند «عصاه» همانند که

در کلام قرآن حکیم وارد شده: «قال هو عصای» «وألن عصاک»

«فقلنا أضرب لوبک الحجر»

ب) به لفظ به یای متکلم (کلمه مضاف غیر از استیذ جمع ذکر سالم باشد)

مانند «عصای» در: «جائز عصای»، «رأیت عصای»، «مررت بعصای»

هَمْ

انکه باءُ رفع به تقدیر ضمه و نصب به فتحة لقی در جر  
به کسر تقدیری . و به منقوص اصقاص دارد . و مندوس  
اسم است که آخرش یای به (لازم) مابیل مکسور دارد .

مانند « العاضی » : « جائز العاضی » ، « رابِعُ العاضی » در رتبه بالعم

نَمْ

انکه رفع به تقدیر واد نصب در جر به یای لقیق بائنه و  
اصقاص دارد به جمع مذکر است که به یای مکظم اصافه شده .

مائل : « جائز مسلمی » که اصلش « مسلموی » بوده

واد در یاد در تکلمه جمع شده اند و کثیرین ساکن است

پس واو به یاد تبدیل می شود و یاد در یاد ادغام

می شود و ضمه به کسر تبدیل می شود بخاطر تائب با حرف او

پس می شود : « مُسْتَمِیْ » در مائل : « رابِعُ مُسْتَمِیْ »

« حُرَّتْ مُسْتَمِیْ » [ اصل آن « مسیمئی » می بود که

یاد در یاد ادغام شده . پس یای اول در مثال اول

عادت نصب و یای اول در مثال دوم عادت جر است ]

## دلیل هفتم: ۳ اسم منفرد و غیر منفرد

انواع معرب: اسم معرب ۲ در نوع است.

۱) مفرد: در آن اسمی است که در آن ۲ سبب از اسباب ۶۹ مانده

یا یکی از اسباب که جانشین ۲ سبب شود وجود ندارد. مانند:

«زیدٌ» و اسم «اکن» نامیده می شود و حکمش اینست که حرکت

ثانیه و حرکت ثانیه صحر استون بر آن داخل می شوند. مثل آنکه

مراوی: جانشین زید، را می زید، مرتب زید.

۲) غیر مفرد: در آن اسمی است که در آن دو سبب از اسباب ۶۹ مانده

یا یکی از اسباب که جانشین دو سبب می باشد، وجود دارد. و حکمش

آن است که بر آن کسر و تنوین وارد نمی شود و در موضع جر مفعول است.

## اسباب منع صرف:

اسباب ۹ گانه اینها هستند: عدل، وصف، تانی، معرفه،

تعمیم، جمع، ترکیب، الف و نون زائده، وزن الفعل و تنفیس

در زیر خواهد آمد:

(۱) عدل

تقریب: در آن تغییر لفظ از صیغه اصلیش به صیغه دیگر است.

انواعش: ۳ قسم است:

۱) تکفیف: [در آن اسمی است که از اصلش عدول می کند.] مانند:

شَاءَ . و . مَلَّتْ . تغییر یافته انداز . ثَمَّه مُلْتَه .

« الْأَخْرَجَ » . « الْأَخْرَجَ » . « الْأَخْرَجَ » .

« جَمَعَ » . « جَمَعَ » . « جَمَعَ » . « جَمَعَ » .

بیا قدری : در آن اسرار که شنیده شد . غیر سفر است و در آن  
غیر از علم بودن سبب دیگری یافت نمی شود . پس در این هنگام فرض  
می شود که برای آن اصل وجود داشته باشد از آن تقدیر یافته و آن  
وسیله غیر سفر بودنش توصیف شود . مانند : « کَمَرٌ » و « نَزْرٌ » .  
در این هنگام آنها را تقدیر از آن علم شود « زَاْفِرٌ » تقدیر یافته اند .

\* و این عدل تحقیق با وصف جمع می شود و

عدل قدری با علمیت جمع می شود .

و این دو عدل با وزن الفعل ابدی جمع می شوند . ( در سبب اجماع می آیند )

ب . اوصاف

در شرطش آن است که از ابتدا برای وصف وضع شده باشد .

و س : اَسْوَدَ : معنای تیره قرم و « اَرْقَمَ » : معنای خردمند و غیر سفر است

و اگر چه که اسم برای امارت در آمده اند ، در اصل برابر وصف اند .

و کله : اَرْبَعٌ : در جمله « اَرْبَعٌ بِسُوءِ اَرْبَعٍ » : سفر است

با این بیان وصفیت و وزن الفعل هست . چون وصفیت آن اصلی نیست . و وصف با علم بودن اصل جمع است

درس هفتم :

ج) تانیث :

[وان یا لفظ است یا معنوی . و لفظ یا به تانیه است یا به الف موصوله .

یا به الف مجرد . ] اما تانیث به تانیه شرطی است که علم باشد . مانند :

"طلحة" و "حذیقه" و همچنین دولت معنوی هم شرطی مانند دولت لفظی است که علم باشد (تا غیر صرف شود .)

[دولت معنوی علم است که عدول تانیث ندارد . مانند "زینب" ] سبب ① علم بودن دولت معنوی

و اما دولت های با الف موصوله مانند "حبلی" و به الف مجرد مانند "جماد" .

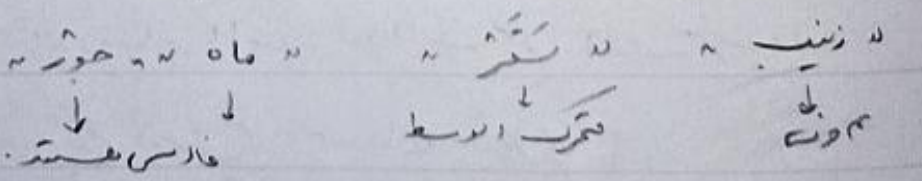
غیر صرف هستند زیرا الف جانشین سبب است : ② تانیث ③ لزوم تانیث

تفسیر : اگر دولت معنوی ④ حرف باشد ⑤ کون الوسط به ⑥ عربی

یا وجود آنکه سبب دارد ، صرفی مجاز است . یعنی هم صرف محراب

هم شود هم غیر صرف . مانند : "جند" ، "خاطر آنکه" ، "نقطه آن سبب است

و زینه آرای به شرطی است غیر صرف است مانند :



د) المعرفه :

و در غیر صرف به معرفه بودن غیر از علمیت معتبر نیست و با غیر صرف جمع شود .

مانند : یعقوب

(۱) **تجملہ**: غیر عربی بودن (و علم بودن در زبان خودی) را می نامند: (اصول لغت)

در ضمن اینست که در زبان غیر عرب علم باشد و بیشتر از ۳ حرف داشته باشد مانند: ابراهیم، ربه اسماعیل، یا اینکه سه حرف داشته باشد و متحرک اوسط باشد مانند: شتر...

وین، بجای، سفر است زیرا در غیر عرب علم نیست و در نوح، و به لوط، سفر هستند زیرا حرف در آن ها ساکن است

(۲) **جمع** - صنف منتهی المجموع

در ضمن اینست که بر صنف منتهی المجموع باشد و صنف منتهی المجموع آن است که بعد از الف جمع ۲ حرف متحرک هستند مانند: مساجد... و دو اب... یا سه حرف باشند که حرف وسط ساکن است و تا آن قبول نمی کنند - مانند:

«مصایح»، «وس»، «فرازانه»، «اصابع» سفر هستند زیرا... را نیز می نامند با اینکه بعد از الف جمع کوه متحرک دارند.

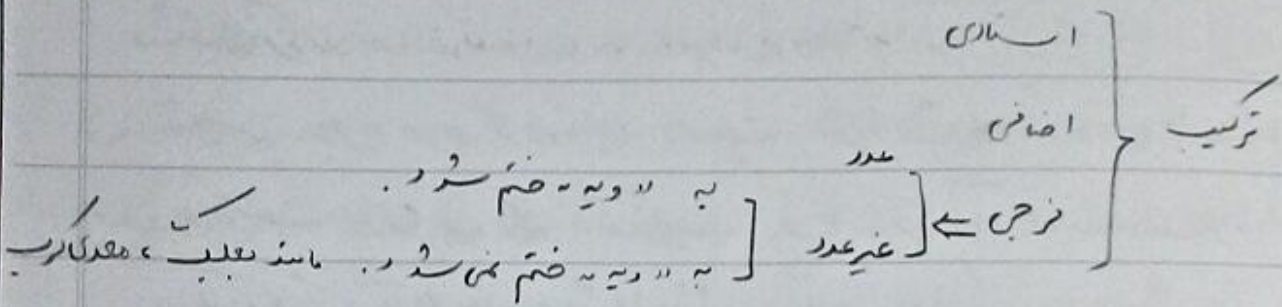
[فرازانه = ج فزوزین ۳ معنای شطرنج ۲]

وین همانا جمع مثل الف مقدر به جای اوست می نامند:

① جمع بودن ② اینکه دو یا از جمع مکرر آن معنی می آید وین مانند اینست که دو یا از جمع است.

(هر لفظ مفردی که به صنف منتهی المجموع برود عامل منع صرف است و عدس ۱۴ نیست می تواند جمع یا مفرد باشد. مثلا: سوادیل، لباس راهبی)

زیر ترکیب در شکل این است که علم بدون اضافه و استاد باشد  
 مانند تعلیم در پس عبدالله صرف است زیرا ترکیب اضافه است و  
 شب قرآنها که ترکیب استادی است کلاً همین است. (در ترکیب استادی تأیید است)  
 (پس منظور فقط ترکیب فرضی است)



ح الف و نون زائده

آر الف و نون زائده در اسم باشند پس شکل اینست که علم باشد . مانند :  
 عمران - و عثمان - پس - سعدان - صرف است . [ زیر علم

میت بکه منظور نیست است . ]

و این الف و نون زائده در صفت باشند پس شکل اینست که

موشان « فُعْلَانَةٌ » نباشد . مانند : « سکران » و « عَطَّشَان »

زیرا که در آن ها « سکران » و « عَطَّشَان » می باشد . پس بنابرین

« سکران » صرف است . بخاطر وجود : « نون زائده »

نکته : نون زائده } معنای همگین ← صرف  
 معنای بیشمار ← غیر صرف

ط ۱ وزن الفعل

و شرط این است که وزن محفوض فعل باشد مانند : يَضْرِبُ و يَضْرِبُونَ  
و اگر وزن محفوض فعل نیست پس باید که در اول آن یکی از حرف مضارع باشد  
و تالی تائب بر آن وارد شود. مانند : أَحْمَدُ - وَ شَيْكْرٌ - وَ تَنْقِيبٌ  
و در چنین مواردی پس "أرسل" مضاف است زیرا تالی تائب را  
قبول کردند. مانند كَفَنَةُ آهِنَا - امْرَأَةٌ أُرْمَلَةٌ

توضیح: بدان هر چه که در آن علمیت شرط شده - و آن تائب باشد  
و تائب معنوی و محمیه و ترکیب و اسم که در آن الف و نون زائد است  
و هر آنچه که در آن علمیت شرط شده پس قطب تائب سبب دیگر است  
- مانند عدل و وزن الفعل - و نیز کلمه سینه مضاف می گردند.

پس در رسم اول بدون سبب می ماند در رسم دوم هم فقط تائب سبب  
ماند. مانند : مَسْدَانِيَّةٌ مِ لُؤِيٍّ  
" جاء طلحة و طلحة آخره " و " قام مجمر و مجمر آخره " و  
" قام أحمد و أحمد آخره "

تبصره : هر آنچه که صرف می شود (غیر مفعول ها) و غیره اضافه شود  
لام بر آن وارد شود، گز در حالت جر بر آن وارد می گردد.  
مانند : " ردت يا احمدكم وبالاحمر "

پس شرط قبیل کسر در اسم غیر مفعول  
① مصاف و تبع شدند  
② الف لام قبیل گشتند



درس دوم :

۱. فاعل [و در آن ۵ بحث وجود دارد]

اول : تعریف فاعل : و آن اسمی است که قبض فعل یا شبه فعل  
وجود دارد و به آن استند در هر مورد طوری که قوام فعل به آن است .  
نه اینکه (صحتاً) فعل بر آن واقع شود . مانند :

« قام زيدٌ » و « ضربتُ أبا عبد الله » و « ضربتُ زيدا عمراً »

دوم : شیء فعل به آن : بر این هفتاد حرف فعلی جاری می شود جز اینکه باشد

برای او فاعل مرفوع ظاهری . مانند « ذهب زيدٌ » یا ضربتُ (مستند)  
مانند « ضربتُ ذهباً » [ یا (ضربتُ) آفتاباً : مانند : الزبدان زهاباً ]  
و اگر مفعول باشد حیثین برای او مفعول به مرفوعین هست . مانند :

« ضربتُ ضربتُ عمراً »

توجه : بر توپوشی می بینید که فاعل مرفوع است یا اسم صریح باشد یا نه

گذشت رایج تر است موقوف به آن باشد . مانند قول خداوند تعالی که

« فرماید : [ ... أَوْ لَكُمْ يَكْفِيهِمْ ] أَنْزَلْنَا ... ] یا إِنزَالنا  
آن - حرف مفعول  
فاعل مرفوع صریح

[ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ] یا خَشَعَ قُلُوبَهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ  
حرف مفعول  
فاعل مرفوع صریح

سوم : استند فعل به فاعل : در صورتی که فاعل استند در هر موردی

برای آن احکام از سجاظ صیغ و عدد وجود دارد .

۱) از نظر مفرد ، شکی و جمع : آر فاعل اسم ظاهر باشد فعل کلی

مفرد است . مانند : « ضربتُ زيداً » « ضربتُ الزبدان »

وَأَرَصَّ بِأَسْمَاءٍ فَعَلٌ مَفْرُودٌ بِرَبِّهِ فاعل مفرد بر اس فاعل مفرد من آید  
 وَنَقَلَ سُنَّةً بِرَأْسِهَا فَعَلٌ جَمْعٌ بِرَأْسِهَا فاعل جمع  
 الرَّيْدَانُ ضَرْبًا مِنَ الرَّيْدِ وَنَقَلَ سُنَّةً بِرَأْسِهَا فَعَلٌ جَمْعٌ بِرَأْسِهَا فاعل جمع  
 الرَّيْدَانُ ضَرْبًا مِنَ الرَّيْدِ وَنَقَلَ سُنَّةً بِرَأْسِهَا فَعَلٌ جَمْعٌ بِرَأْسِهَا فاعل جمع

ب) از لحاظ مذکور صوت : اَرَصَّ فاعل منفرد حَقِيرَةٌ باء - مَوْتٌ  
 حَقِيرَةٌ بَعِيرٌ به از اعراب مذکور در میان حیوانات روحیه باء - فَعَلٌ  
 حَقِيرَةٌ مَوْتٌ هر دو اَرَصَّ فَعَلٌ و فاعل فاصله اس نَبِيَّةٌ ، مائتد :  
 « قَامَتْ هُنْدٌ » و اس اَرَصَّ فاصله اَمَّارٌ بِنِ بَيْنِ فَعَلٌ مَفْرُودٌ مَوْتٌ مَعْرُوفٌ  
 مائتد : « صَنَبْتُ أَوْ صَنَبْتُ السُّمُّ هُنْدٌ »

و همچنین در مَوْتٌ غَيْرِ حَقِيرَةٍ مائتد : « طَلَعَتِ أَوْ طَلَعَتِ السُّمُّ »  
 این دو مَوْتٌ که فاعل ظاهر است و اس اَرَصَّ مَوْتٌ صَدَائِقَةُ فَعَلٌ  
 مَوْتٌ مَرْدٌ مائتد « السُّمُّ طَلَعَتِ »

نَفْتَةٌ بِأَمْنٍ : بدان که همانا جمع مَرْدٌ مَوْتٌ غَيْرِ حَقِيرَةٍ است .  
 مَرْدٌ : « قَامَ أَوْ قَامَتِ الرِّجَالُ »

درس یازدهم

چهارم: ترتیب بین فاعل و مفعول:

تقدیم (مقدم شدن) فاعل بر مفعول در ۴ جا واجب است  
۱. زمانی که اعراب متغیر شود و این کاری با زمانیکه هر دو  
مقدر شوند. (یا در اسم اشاره یا دو مصانف به یاء) و کس از  
اشتباه است.

مانند: «ضرب موسی یحیی» یا «هذاب» یا «ابن عباس»  
و جاز است مقدم شدن مفعول بر فاعل زمانی که قرینه‌ای باشد که  
باعث عدم اشتباه شود چه در مورد مفعول چه در بقیه موارد:  
«أهل الکمشی یحیی» قرینه ملوک یحیی به اطلاق حضور و  
«ضرب عمراً زیداً» قرینه یقین از روی اعراب

- ب. اگر فاعل ضمیر متصل بود و مفعول از فعل جدا شود و ضریب زیداً
- ج. وقتی مفعول در آن جمله می‌آید، الّا یا نه یا نه یا معاین حضور است.  
«ما ضرب زیداً الا عمراً» «انما ضرب زیداً عمراً»  
\* اما انراول جمله آمد آفرین کلمه جمله را مقرر کنند.

پنجم

حذف فعل و فاعل: حذف فعل هر جا که قرینه‌ای بود جاز است:  
«زیداً» در جواب کس که می‌گوید: «من ضریب» (چون نزد)  
و همچنین است حذف فعل و فاعل اجماع: مانند: «نقم» در جواب  
کس که می‌گوید: «أقام زیداً» (آیا زید است؟)

رطبان حرف مراد فاعل و من شید به جابین مفعول و آن را شید  
فعل محمول است . مانند «ضرب زید» و آن هم دوم مفعول است

(ب) مفعولی که فاعلش ذکر نشده : مقدر رطبان نائب فاعل است .  
تقریب : و آن هر مفعولی است که فاعلش حذف شد ، در مفعول به جابین  
نست ( و نائب فاعل نامیده می شود ) .

مانند : تقریب مفعولی که فاعلش ذکر نشد «ضرب زید» ر  
حکم در مفر ، شخ جمع و مذکر صفت عیناً مانند آن خبر است  
که در مورد فاعل شناخته .

[ پس بدان جمله نائب فاعل واقع می شود و آن شخص فعل «قول»

است . مانند : تیل ارض الجنة  
فعل محمول نائب فاعل محذوف

نکته پایانی : هنگامی که در حکم مفعول به ذکر شده باشد ، یکی از اسباب از فاعل  
شاید می کند :

اول : مصدر . وقتی بر سببه وصف خاص شده است : «ضرب ضرب زید»

یا با بیان نوع : «ضرب ضرب الامیر» یا با بیان تعداد و حالت  
«ضرب ضربتین»

دوم : ظرف را که بر سببه وصف خاص شده است : «ضربت لیلۃ کامله»

یا بر سببه اقامه مانند : «جلس امام الکافر» یا بر سببه علمیت  
مانند : «صیم رمضان»

سأ: . مجرور به حرف جر به شرط استیجاب حرف تالیل مجرور است و با

مانند « مُرَّاً بِالْحَدِيثِ الْجَمِيلَةِ »

نائب ماعل

پس در جمله « وَوَقِفْ لَكَ » ضمیر استیجابی که به مصدر بازمی‌گردد نائب ماعل

در است. « وَوَقِفْ الْوَقُوفَ لَكَ »

**درس دراز در ضم:**

مبتدا و ضمیر:

[ پس در آن در مباحث هست ] یعنی در این عوامل معنوی مرفوع در است.

تعریف مبتدا: و آن اسم برده می‌گردد که حاکی از عوامل لفظی مرفوع است.

و جمله (مبتدا) است.

( در عرب (معلم کند) اما عامل دریم } ۵۸ تا نظر  
{ ۱۲ تا معنوی که مبنی مبتدا بودند . )

تعریف ضمیر: آن ضمیری است که به مبتدا نسبت دارد. و در معنایش را حاصل

گردد. مانند قول معلوم (ع): « الزَّهْدُ نُرُوءٌ »

و « هل من عالم فی الدار » و محقق نیست که عامل رفع در آنها ضمیر است و

آن مبتدا است. عامل لفظی زانده مبتدا مرفوع

اصل در آن دو از صفت معرفه و ضمیر بودن: اصل مبتدا نیست که معرفه

باشد و اصل ضمیر است که ضمیر باشد. پس اگر هر دو آنها معرفه بودند

مگر کدام را که خبر است مبتدا قرار می‌دهد و ضمیر را خبر و مانند: « الله - بقای - الهنا »

« و آدم (ع) أبونا » و « محمد (ص) نبینا »

تَبَصَّرَ : و بیان کنیز هتکاره خاص شود (تخصیص بکرد) جایز است  
که متبادراتع شود . و تخصیص به بعد از انجام امر است :

۱. بار صفت : ذکر کنیز یا حضرت و مقدر است . مانند :

« وَ لَقَدْ مَوَّجَّهٌ حَنِيرٌ مِنْ مَّوَّجٍ ... »  
مبتداً

« وَ سَدُّ أَهْرَ ذَانَابٍ »  
شکله صاحب یک راحم به صداد آورده

مقدرات این است که سر عظیم بود که عظیم حدیث است .

۲. با و اتع شدن بعد از استناب مانند قول تعالی :

« أُولَئِكَ أَطْعَمَ اللَّهُ ... »  
مبتداً  
« هَلْ مِنْ عَالِمٍ خَيْرٍ إِلَّامِ »  
عامل لفظی زانده مبتداً

۳. با و اتع شدن بعد از تفعیل مانند :

« مَا صَدَّقْنَا كُنَّا »  
مبتداً  
« مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ »  
عامل لفظی زانده مبتداً

۴. با مقدم شدن خبر بیان وقتی ظرف محقق باشد . مانند :

« وَ لَدُنَّا مَزِيدٌ »  
مبتداً  
« فِي قُلُوبِهِمْ حُرُوفٌ »  
مبتداً

۵. به اینکه دعا باشد . مانند قول تعالی :

« ... سَلِّمْ عَلَيْكَ ... »  
مبتداً  
دعای حنیز

« ذُرِّيٌّ لِلطَّافِقِينَ »  
مبتداً  
دعای سر

۶. به اسنیه اضافه شد باش (به اسم اسیری) . عمل بر یزین صاحبیه

۷. به اسنیه مبتدا محمدی باش . ماسته قول نقاشی : كَلَّمْنَا النَّبِيَّ رَاحِلُونَ .  
سبباً

«نکته» هم عام کردن هم خاص کردن دایره را و حرکت هر بند . عام سبب معرفه است

۸. با صغیر : « رُجِبِلْتُ عِنْدَنَا »  
سبباً

نکات :

۱- همانا خیر از طرف باش بر سبباً مقدم مرئوس . (مبتدا معرفه باش)

« والله المشرق والمغرب ... »      « عنده مفتح الغیب ... »  
خبر مقدم      مبتدای مؤخر  
خبر      خبر

۲- برای یک سببای رلهه اخبار زیاد می توانند بیایند . ماسته : « والله سبع علم »  
سبباً خبر ۱      خبر ۲

۳- سبباً اسم صریح است چنانچه مذکور است یا اسنیه مؤخر صریح است . ماسته قول سبباً  
« وَإِنْ تَقْبِرُوا عِنْدَ نَسَمٍ ... » یا « صَبِرْكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ »

انواع خبر

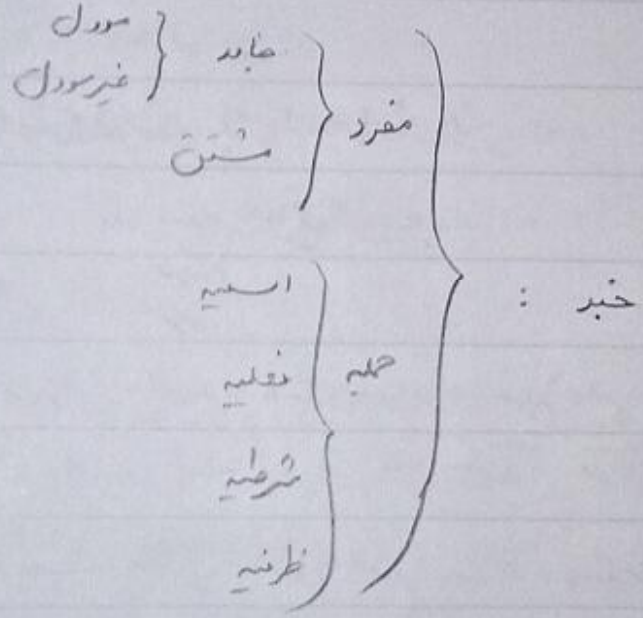
و بدان همانا خبر کاهن مرآت [ مفرد و مفرد یعنی اینکه جمله نباشد و چون امر متکسر

یا جمع باشد . ۱. خبر مکرر یا جامد غیر مؤول است مانند « هذا حیدر »

یا جامد مؤول است مانند « زيدٌ اُسْدٌ » یا سَجَاعٌ

( جامد مؤول یعنی اینکه می توان به یک معنای دیگر خبر را تعبیر کرد . مثلاً اُسْدٌ یعنی سَجَاعٌ )

و یا اینکه خبر متکسر است مانند : زيدٌ قائمٌ



و یا اینکه خبر جمله است . و آن ۴ قسم است :

۱. اسمیه ، مانند « الظلم مَرْثَقَةٌ وَ حَنِيمٌ »  
خبر

۲. فعلیه ، مانند : « وَاللّٰهُ يَحْيِي رَمِيْمًا »  
خبر

۳. شرطیه : « زَيْدٌ اِنْ جِئْتُ فَاَلْمِيْمَةُ »  
خبر



۴. حرفیه : ماست ... الحمد لله ... والله مع الصابرين

در پیشوند نیست که حرف بود اکثر مخمورین به فعل « استقر » نعلق دارد .  
زکاته عامل و قدر در حرف است ، اصل در عجل « همان فعل است  
ماست : زید غیر انوار که تقدیرش در : زید استقر فی انوار ←

توضیح : جابرای نیست از ضمیر در جمله برای اینکه برورد به سبب ائمه و جابرای  
در ممالک بکر است ، هنگام که در قدرند حذف ضمیر جابرای است . ماست :  
« الشَّيْءُ مَنْوَانِ بِدِرْهَمٍ » رد عن دوینس به سبب درهم  
« البَيْتُ الْكُرْبِيُّ بِسِتِّينَ دِرْهَمًا » کنگاه کز اویش ۶۰ درهم

انواع سبب :

بدان که سبب بر دو قسم است :

۱۱ اسمی همانقدر که نذمت .

۱۲ وصفی . عیدای وصفی و سببیه نیست بلکه صفتی است که بعد از آن

یا استغناء از کار و غیره است . اسم ظاهر یا ضمیر مفعول بعد از خود را بر رفع دهد  
(بنابر لکنه فاعل یا نائب فاعل عوارض است)

(ما قائم زید) - (عید قائم الزیران) - (القائم زید) - (کف ضروری القهران)

سبب از من چون عارف الهی سبب از من است .  
سبب از من سبب از من است .

عاقب قائم الزیران - (القائم الزیران) - (القائم الزیران)